

ماجرها

پژوهش‌های فقهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال هشتم، شماره ۱۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

اشتراط قبض در صحت یا لزوم صدقه^۱

عباس یعقوب زاده مجرد^۲

چکیده

از مباحث مهم در بحث صدقه، جایگاه قبض در صحت یا لزوم آن است که ثمرات مهمی را به دنبال دارد. محور این تحقیق، موضوعیت داشتن یا نداشتن قبض در صحت صدقه است. اگرچه عبارات فقیهان نسبت به جایگاه قبض در صدقه اختلافاتی دارد؛ اما مشهور متأخران قائل به شرطیت قبض در صحت صدقه هستند. این تحقیق با تقسیم روایات بحث به سه دسته، به بررسی دلالت آنها پرداخته است. جمع عرفی حاکی از آن است که اگر متصدق علیه، فرد معینی باشد، صحت صدقه منوط به قبض او نیست؛ بلکه نهایتاً قبض شرط لزوم صدقه است. اما در صورتی که متصدق علیه عام باشد، قبض به کلی مدخلیتی در صدقه نخواهد داشت.

واژگان کلیدی: اشتراط قبض، صحت، لزوم، صدقه.

ماجرها
پژوهش‌های فقهی

اشتراط قبض در صحت یا لزوم صدقه

تاریخ تأیید: ۴۰۳/۴/۲۸

yaghoobzadeh@rihu.ac.ir

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۳/۱/۸

۲. دانش پژوه سطح چهار حوزه علمی قم، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

اشتراک قبض در صحت یا لزوم صدقه، از مباحث چالشی در باب صدقه است. اگر قبض شرط صحت باشد، انشای صدقه به تنهایی در تملیک متصدق علیه کافی نیست؛ بلکه قبض متصدق علیه نیز لازم است. از این رو هر چند انشای صدقه، به شکل قولی یا فعلی، به خودی خود صحیح است، اما در ترتب اثر صدقه (تملیک) کفایت نمی‌کند؛ مگر اینکه اقباض از طرف صدقه‌دهنده و قبض متصدق علیه نیز حاصل شود. اما اگر قبض شرط لزوم صدقه باشد، چنانچه پس از انشای قولی یا فعلی صدقه و پیش از قبض متصدق علیه، صدقه‌دهنده از صدقه خود منصرف شود، هر چند متصدق علیه مالک شده است، اما صدقه‌دهنده حق رجوع از این صدقه را دارد.

در ادله شرعی روایات مختلفی پیرامون جایگاه قبض در صدقه مطرح شده که مورد اختلاف فقیهان است و در کتب فقه مآثور، بروز چندانی ندارد و به اجمال از آن بحث شده است. البته مشهور فقیهان متأخر قبض را شرط صحت صدقه می‌دانند؛ اما در مقابل برخی قبض را شرط لزوم صدقه می‌پندارند. از پیامدهای مهم این بحث آن است که چنانچه قائل به اعتبار قبض در صحت صدقه شویم، در صورت عدم قبض، اساساً تملیکی صورت نمی‌گیرد و احکام مربوط به ملکیت بار نمی‌شود و متصدق علیه نیز نسبت به مال صدقه، استحقاقی نخواهد داشت. همچنین آثار اخروی صدقه نیز در صورتی مترتب می‌شود که صدقه به طور صحیح صورت پذیرد. اما چنانچه قبض شرط لزوم صدقه باشد، پیش از قبض، ملکیت منتقل می‌شود و صدقه نیز صحیح است و فقط حق رجوع برای صدقه‌دهنده وجود دارد. یکی دیگر از ثمرات شرط لزوم و صحت صدقه، مربوط به نماند صدقه است. اگر صدقه پیش از قبض صحیح باشد، نماند برای متصدق علیه است و در غیر این صورت، نماند برای صدقه‌دهنده خواهد بود.

به‌رغم اهمیت مسئله در قانون مدنی، تنها یک ماده به این مسئله پرداخته و در عین حال مدرک و استدلال بر این ماده بین حقوق‌دانان محل تأمل قرار گرفته است. به موجب ماده ۸۰۷ قانون مدنی «اگر کسی مالی را به عنوان صدقه به دیگری بدهد، حق رجوع ندارد.»

۱. خوبی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۵۶.

پیشینه

فقیهان معاصر در باب صدقه، به ارکان و شرایط صدقه توجه داشته و از جمله به جایگاه قبض در صدقه نیز اشاره کرده‌اند. البته از آنجا که در تعریف صدقه، آن را نوعی هبه دانسته‌اند که تنها تفاوت آن با هبه، در اعتبار قصد قربت است^۱، در بحث از جایگاه قبض در صدقه نیز به ملازمه، آن را به بحث هبه ارتباط داده‌اند. بر این اساس، چون صدقه نوعی از هبه است، پس در همه احکام - به غیر از قصد قربت -، مانند هبه است. بنابراین از آنجایی که در صحت هبه، قبض شرط است، پس در صحت صدقه هم قبض شرط است.^۲ البته برخی فقیهان به اجماع منقول بر اعتبار قبض در صحت صدقه تمسک نموده‌اند.^۳ از این رو اشتراط قبض در صحت صدقه، به عنوان یک امر مسلم نزد متأخران مشهور شده است. اما در نوشته‌های فقیهان متقدم، تعبیر صدقه تحت عنوان عطیه یا وقف و صدقات به کار رفته، و عبارات ایشان نسبت به جایگاه قبض در صدقه متزلزل است.

هرچند ضمن مباحث فقهی به این مسئله توجه شده، اما تحقیق مستقلی در این زمینه وجود ندارد. از این رو این تحقیق با به چالش کشیدن تصورات مرسوم از قبض در صدقه، روایات این باب را بررسی می‌کند. تفکیک بین صدقه به دو معنای عام و خاص در روایات، و همچنین تفکیک بین صدقه به متصدق علیه معین و عام، از نوآوری‌های تحقیق پیش رو است. گفتنی است مطالب مقاله، برگرفته از نکات درس خارج فقه استاد آقای حاج سید محمد جواد شبیری زنجانی است که با تبیین و دسته‌بندی و تفکیک روایات، منقح شده است.

مفهوم‌شناسی

«صدقه» در لغت به معنای مال اعطایی به فقیران، به کار رفته است.^۴ برخی دیگر قید «در راه الهی» را نیز به معنای صدقه افزوده‌اند و صدقه را اعطای در راه خدا می‌دانند.^۵ البته در

ما اجتهاد
پژوهش‌های فقهی

اشتراط قبض در صحت یا لزوم صدقه

۱. همو، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۲۳، ص ۴۱؛ بهجت، جامع المسائل، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. خوئی، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۲۳، ص ۴۱؛ طباطبایی قمی، الدلائل في شرح منتخب المسائل، ج ۴، ص ۱۸۹.

۳. کاشف الغطاء، أنوار الفقاهة، ص ۳.

۴. ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۳۳۹؛ فیومی، مصباح المنیر، ص ۳۳۶.

۵. فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۴۳؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۱۳، ص ۲۶۴.

اصطلاح فقهی، «صدقه» معنایی اعم (معنای عطیه) دارد و عبارت است از تملیک مال بدون عوض. بر این اساس صدقه شامل هدیه، جایزه، نحلّه، وقف و صدقه به معنای اخص است. اما صدقه به معنای اخص، تملیک مال بدون عوض با قصد قربت است.^۱ برخی فقیهان، تعریف دیگری از صدقه به معنی اخص ارائه نموده‌اند؛ و اعطای با ترحم مال را که البته از نظر شرعی قصد قربت در آن شرط شده، صدقه می‌دانند.^۲ صدقه به معنای اخص، به دو صورت به کار می‌رود: صورت وجوبی، همان زکات واجب است که در آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۳ آمده است؛ و صدقه مستحبی که استعمال شایع‌تری نسبت به صدقه وجوبی دارد. این تحقیق به دنبال بررسی اشتراط قبض در صحت یا لزوم صدقه به معنای اخص و به صورت مستحبی است.

قبض نیز در لغت به معنای اخذ با دست است^۴، که البته در اصطلاح فقهی برای در اختیار گرفتن اشیاء به کار می‌رود؛ هرچند با دست اخذ نشود. معنای قبض در مورد اشیاء مختلف، متفاوت است؛ مثلاً قبض در غیر منقولات، تخلیه کردن آن برای مشتری؛ در لباس به معنای گذاشتن آن در دست؛ و در مورد مکیل و موزون و معدود، با همان کیل و وزن و شمردن، محقق می‌شود. بنابراین بهتر است بگوییم قبض در اصطلاح فقهی، معنای اعمی از معنای لغوی دارد.^۵

دیدگاه فقیهان در اشتراط قبض در صدقه

در این قسمت تلاش می‌شود دیدگاه فقیهان متقدم و معاصر نسبت به مسئله روشن شود. یکم: نداشتن دیدگاه در مسئله: جز روایتی در کتاب تهذیب، در هیچ‌یک از کتب فقه روایی مانند النهایة و المقنع صدوق، به اعتبار قبض در صدقه مطلقاً اشاره نشده است.^۶ از این رو، به‌رغم آنکه این مسئله میان متأخران مورد اختلاف است، اما بسیاری از متقدمان

۱. یزدی، تکملة العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. شبیری زنجانی، درس خارج فقه، ۱۴۰۱.

۳. سوره توبه، آیه ۳۰.

۴. فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۲۱؛ فیومی، المصباح المنیر، ص ۴۸۸.

۵. شیخ انصاری، المکاسب، ج ۶، ص ۲۴۸.

۶. ابن براج، مهذب، ج ۲، ص ۹۷؛ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۹۵.

اساساً بدان اشاره نکرده‌اند.

دوم: اشتراط قبض در لزوم صدقه: شیخ طوسی در تهذیب ذیل روایت حکم بن ابی عقیله، قبض را در لزوم صدقه معتبر می‌داند.^۱ ایشان در کتاب مبسوط نیز، صدقه را مانند هبه در همه احکام دانسته و بر این باور است که شرط صدقه، ایجاب و قبول است و با قبض لازم می‌شود.^۲ ابن براج در مهذب و راوندی در فقه القرآن، عین مطلب شیخ را نقل نموده‌اند. از فقیهان متأخر می‌توان به محقق حلی اشاره نمود که در شرایع، صدقه را عقدی می‌داند که به ایجاب و قبول و قبض نیازمند است و پس از قبض هم پس گرفتن صدقه جایز که ظاهر عبارت، آن است که قبض شرط لزوم صدقه است. برخی فقیهان معاصر نیز به همین نظر باور دارند.^۴

سوم: اشتراط قبض در صحت صدقه: مشهور فقیهان متأخر قبض را شرط صحت صدقه می‌دانند؛ به گونه‌ای که صاحب جواهر در مسئله، ادعای عدم خلاف می‌کند.^۵ محقق حلی در نکت النهایة درباره چگونگی جمع دو کلام شیخ طوسی در نهاییه پیرامون هبه می‌نویسد: «هبه جز با قبض از ملکیت و اهب منتقل نمی‌شود؛ همچنین است صدقه. به باور شیخ، رجوع کردن در آنچه که به قصد الهی هبه نموده، جایز نیست؛ زیرا صدقه است و صدقه با قبض تملک می‌شود و برای صدقه‌دهنده رجوع به آن جایز نیست؛ زیرا عوض آن همان ثواب الهی است. اما هبه برای غیر خدا، وقتی برای اجنبی باشد (برای ارحام نباشد) و معوضه هم نباشد، رجوع به آن جایز خواهد بود و هبه با اقباض از ملکیت و اهب خارج می‌شود.»^۶ یعنی ملکیت در هبه و صدقه هر دو با قبض محقق می‌شود و عدم جواز رجوع در باور شیخ، از آن رو است که هبه برای خدا همان صدقه است و در صدقه ملکیت با قبض محقق

مباحث
پرونده‌های قضایی

اشتراط قبض در صحت یا لزوم صدقه

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۳۶.
۲. همو، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۳، ص ۳۱۴.
۳. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۱۷۶.
۴. خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۹۰؛ سبحانی، درس خارج فقه، ۱۳۹۵ ش؛ جوادی آملی، درس خارج فقه، ۱۴۰۳ ش.
۵. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۲۸؛ خویی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۵۶؛ بهجت، جامع المسائل، ج ۳، ص ۳۹۱؛ طباطبایی قمی، الدلائل فی شرح منتخب المسائل، ج ۴، ص ۱۸۹.
۶. محقق حلی، نکت النهایة، ج ۳، ص ۱۷۷.

شده و چون در مقابل ثواب الهی پرداخت شده است دیگر جواز رجوع نیز ندارد. همچنین است هبه برای غیر خدا که اگر معوضه باشد جواز رجوع ندارد. بنابراین ایشان قبض را شرط انتقال ملکیت، و شرط صحت صدقه می‌دانند. همچنین ظاهر سخن ایشان در الجامع للشرایع آن است که تصریح کرده که قبض باید به اذن متصدّق باشد.^۱ علامه حلی نیز در کتب ارشاد، تبصره المتعلمین و تحریر الاحکام، به اشتراط قبض در صحت صدقه اشاره نموده است.^۲

برخی عبارات متقدمان نیز دال بر آن است که قبض در صحت صدقه شرط است. ابن براج اصل وقف را صدقه می‌داند و می‌نویسد: «در اصل، وقف صدقه است و صحت آن با دو امر ثابت می‌شود: نخست، صحت تصرف در آن چیزی که انسان آن را وقف می‌کند یا از راه تملیک و یا با اذن. دوم، اقباض آن به موقوف‌علیه یا متولی‌عنه یا قائم مقام او در قبض است. پس اگر بر خلاف این دو امر وقف کند باطل خواهد بود.»^۳ ممکن است از این تعبیر که وقف در اصل صدقه است، استفاده شود که احکام وقف، برای صدقه نیز معتبر است؛ و یکی از احکام وقف، شرطیت اقباض در صحت آن است. عبارتی از ابن ادریس نیز نشان می‌دهد که قبض، شرط صحت صدقه است و پیش از قبض، صدقه درست نیست.^۴

چهارم: تفصیل در اعتبار قبض در صدقه: از عبارت ابو الصلاح حلبی در کافی استفاده می‌شود که در برخی از اقسام صدقه، قبض معتبر نیست. در کتاب ایشان چهار فصل «فصل في النحلة»، «فصل في المنحة»، «فصل في الصدقة» و «فصل في الهدية» وجود دارد. ابوالصلاح در «فصل في الصدقة» معتقد است صدقه‌ای که متصدّق‌علیه معین دارد، قبض در آن شرط صحت صدقه است.^۵ اما در صدقه بر مسجد یا در مصلحت عامه، تصریح دارد که قبض معتبر نیست. ایشان اقسام صدقه را یاد کرده، می‌نویسد: «در صورتی که صدقه بر مسجد یا مصلحت یعنی مصالح عامه باشد، به صرف تصدق و اشهاد، صحیح است. اما

۱. حلی، الجامع للشرایع، ص ۳۶۷.

۲. علامه حلی، إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۴۵۵؛ همو، تبصرة المتعلمین، صفحه ۱۲۶؛ همو، تحریر الأحکام، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. ابن براج، المهذب، ج ۲، ص ۸۶.

۴. ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۴۸.

۵. حلی، الکافی، ص ۳۲۴.

اگر متصدق علیه خاص داشته باشد، چون این صدقه قبض نشده است، قطعی نیست ولی حکم وصیت را داشته و احکام و صایا بر آن بار می‌شود.^۱ بنابراین نسبت به صدقه بر مسجد و مصلحت عامه، مانند تصریح به معتبر نبودن قبض است؛ ولی در صدقه بر متصدق علیه خاص، قبض شرط صحت است.

بررسی روایات قبض در صدقه

روشن شد که عبارات متقدمان درباره جایگاه قبض در صدقه، مختلف، و ادعای اجماع در مسئله کاملاً دور از واقعیت است.^۲ از این رو باید به دلیل اصلی یعنی روایات، رجوع نمود.

دسته نخست: روایات دال بر اعتبار قبض در صحت صدقه

ممکن است به روایاتی بر اعتبار قبض در صحت صدقه استدلال شود. این روایات یا به طور کلی، یا دست کم در صدقه بر متصدق علیه معین، قبض را معتبر دانسته‌اند.

۱. صحیحہ نخست جمیل:

علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل قال: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ بِصَدَقَةٍ وَهُمْ صِغَارٌ؛ أَلَيْسَ أَنْ يَرْجَعَ فِيهَا؟ قَالَ لَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»^۳

قید «هم صغاراً» می‌تواند به این اعتبار باشد که اگر متصدق علیه صغیر باشد، قبض ولی، قبض بچه‌هاست و به همین دلیل «هم صغاراً» معادل «تحقق القبض» است. پس سائل تحقق قبض را در صدقه معتبر می‌دانسته و امام نیز ارتکاز سائل را تقریر کرده است. البته ممکن است پرسش روای از رجوع در صدقه باشد نه اصل صحت؛ و محتمل است رجوع، به معنای عدم لزوم باشد. پس آوردن قید قبض در پرسش، به این خاطر است که احتمال می‌داده قبض در لزوم معتبر باشد نه آنکه در صحت معتبر باشد. امام می‌فرماید: با تحقق قبض، صدقه لازم می‌شود.

۲. صحیحہ دوم جمیل:

۱. همان، ص ۳۲۵.

۲. کاشف الغطاء، أنوار الفقاهة، ص ۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۱.

فی روایة ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ تَصَدَّقَ عَلَى ابْنِهِ بِالْمَالِ أَوْ الدَّارِ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا.»^۱

استدلال به روایت به این صورت است که شخصی که به فرزندش صدقه می‌دهد، چنانچه فرزند صغیر باشد، قبض ولیّ در حکم قبض فرزند است؛ اما اگر فرزند کبیر باشد، چنانچه قبض صورت نگرفته باشد، می‌تواند از صدقه برگردد؛ یعنی ملکیت محقق نشده و صدقه صحیح نبوده است.

این روایت نیز ممکن است در مقام لزوم صدقه باشد؛ به این صورت که اگر فرزند صغیر باشد، قبض ولیّ در لزوم صدقه کفایت می‌کند. اما اگر فرزند کبیر باشد، چنانچه قبض صورت پذیرفته باشد، می‌توان از صدقه رجوع نمود.

۳. صحیحۀ قرب الإسناد:

«وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِأَخَرٍ: هَذِهِ الْجَارِيَةُ لَكَ حَيَاتِكَ، أَيْحِلُّ لَهَا فَرْجُهَا؟ قَالَ: يَحِلُّ لَهَا فَرْجُهَا مَا لَمْ يَدْفَعَهَا إِلَى الَّذِي تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِ، فَإِذَا تَصَدَّقَ بِهَا حَرُمَتْ عَلَيْهِ.»^۲

از آنجایی که این روایت در کتاب «مسائل علی بن جعفر» نیز آمده^۳، سند آن قابل تصحیح است. «هَذِهِ الْجَارِيَةُ لَكَ حَيَاتِكَ» به این معناست که در طول مدت عمر برای همسرش باشد که در واقع، نوعی وقف منقطع الآخر است. امام می‌فرماید تا زمانی که کنیز را به متصدق علیه دفع نکرده است، برای متصدق حلال است. هرچند در پرسش سائل کلمه تَصَدَّقَ نیامده، اما در پاسخ امام «تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِ» آمده است. از این روایت استفاده می‌شود که قبض در صدقه معتبر است؛ زیرا پیش از تسلیم جاریه به دیگری، آمیزش با جاریه حلال شمرده شده است که حاکی از عدم انتقال ملکیت پیش از قبض طرف دیگر است.

به طور کلی از این روایت استفاده نمی‌شود که در صدقه، قبض معتبر است و نهایتاً از آن استفاده می‌شود در این صدقه خاص یعنی وقف، آن هم وقف عمری، قبض معتبر باشد، نه صدقه اصطلاحی محل بحث. همچنین این روایت در مسائل علی بن جعفر به شکل دیگری نقل شده است:

۱. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۷.

۲. حمیری، قرب الإسناد، ص ۲۵۰.

۳. علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۲۷۷.

«وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى الرَّجُلِ بِجَارِيَةٍ هَلْ يَحِلُّ فَرَجُهَا لَهُ مَا لَمْ يَدْفَعَهَا إِلَيَّ
الَّذِي تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِ؟ قَالَ إِذَا تَصَدَّقَ بِهَا حَرَمَتْ عَلَيْهِ.»^۱

مدلول این روایت عکس روایت قرب الإسناد است و مناسب است در روایات دال بر
عدم اعتبار قبض، مطرح شود؛ زیرا در این روایت پرسیده شده آیا آمیزش با کنیز پیش از
تحویل به متصدق علیه جایز است؟ امام پاسخ داده‌اند به مجرد صدقه، جاریه بر متصدق
حرام می‌شود که از آن استفاده می‌شود در صحت وقف، قبض معتبر نیست. اما در روایت
قرب الإسناد کل جمله «يَحِلُّ لَهُ فَرَجُهَا مَا لَمْ يَدْفَعَهَا إِلَيَّ الَّذِي تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِ، فَإِذَا تَصَدَّقَ
بِهَا حَرَمَتْ عَلَيْهِ»، پاسخ امام است و به قرینه مقابله در جمله، تعبیر «فَإِذَا تَصَدَّقَ بِهَا» به
معنای تحویل دادن است.

بنابراین روایت مذکور و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد و جهت اختصار یاد
نشداً، به‌طور روشن دال بر شرطیت قبض در صحت صدقه نیست.

دسته دوم: روایات دال بر عدم اعتبار قبض در صحت صدقه

در این دسته روایاتی بررسی می‌شود که ممکن است از آنها بر عدم اعتبار قبض در صحت
صدقه استدلال کرد. این روایات اعم از صدقه بر معین و صدقه بر غیر معین است؛ به این
معنا که موضوع برخی، صدقه به شخص نامعین، و موضوع برخی دیگر صدقه به شخص
معین است و موضوع برخی دیگر مطلق است.

۱. موققه طلحة بن زید:

علي بن الحسن بن فضال عن عمرو بن عثمان عن عبدالله بن المغيرة عن طلحة بن زيد عن
أبي عبدالله عن أبيه عليه السلام: «أَنَّ رَجُلًا تَصَدَّقَ بِدَارٍ لَهُ وَهُوَ سَاكِنٌ فِيهَا فَقَالَ الْحَيِّنُ أَخْرَجَ مِنْهَا.»^۲
به این معنا که وقتی شخصی خانه خودش را - که در آن ساکن است - صدقه دهد، به
صرف تصدق باید از خانه خارج شود. پس به مجرد اجرای صیغه، باید از خانه خارج شود.
از این تعبیر استفاده می‌شود که قبول و قبض در صدقه معتبر نیست. این روایت نیازمند

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۱ و ۳۳.

۳. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۳۸.

بحث جدی‌تر است که در چند عنوان مطرح می‌گردد:

اول: در سند روایت، علی بن الحسن بن فضال فطحی ثقة است^۱ و تنها باید درباره طلحة بن زید بحث کرد. نجاشی طلحة را عامی دانسته است.^۲ شیخ طوسی در فهرست، مذهب او را عامی^۳، و در رجال او را بتری می‌داند.^۴ درباره طلحة توثیق صریحی وجود ندارد، اما قرینه بر وثاقتش آن است که کتاب وی معتمد است. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «له کتاب و هو عامی المذهب إلا أن کتابه معتمد». معتمد بودن کتاب دلیل بر وثاقت راوی است؛ البته گاه به یک روایت خاص از راوی اعتماد می‌شود که دلیل بر ثقة دانستن راوی نیست؛ زیرا ممکن است قراین خاصی وجود داشته باشد که موجب اعتماد به روایت خاص شود. اما گاهی یک کتاب معتمد دانسته می‌شود؛ که نشانگر ثقة بودن راوی است. «کتابه معتمد» به معنای «معتمد عند الطائفة» است و معتمد بودن کتاب نزد طائفه به معنای ثقة دانستن شخص است.^۶ از این رو این سند را به جهت علی بن الحسن بن فضال و طلحة بن زید باید موثقه دانست.

دوم: درباره اینکه در نسخه روایت آیا تعبیر «الحین» صحیح است یا «الحسین»؟ در ملاذ الاخیار به نسخه الحسین اشاره شده است. به باور مجلسی، شاید این قضیه در زمان امام حسین علیه السلام رخ داده و امام به کسی که خانه خود را تصدق داده، فرموده: «أُخْرِجَ مِنْهَا». اما ایشان در حاشیه احتمال «الحین» را ترجیح داده است.^۷ محقق تستری بر این باور است که اگر عبارت، «الحین» باشد، چنانچه فعل مذکور، فعل ماضی مجهول از «أَخْرَجَ» باشد، در اینجا «ذاک» حذف شده و در اصل «ذاک الحین أُخْرِجَ مِنْهَا» بوده است و اگر فعل امر از «خَرَجَ» باشد، در اینجا هذا حذف شده و در اصل «هذا الحین أُخْرِجَ مِنْهَا» است.^۸

۱. همو، الفهرست، ص ۲۷۲.
۲. نجاشی، رجال، ص ۲۰۷.
۳. طوسی، الفهرست، ص ۲۵۶.
۴. طوسی، رجال، ص ۱۳۸، رقم ۱۴۶۴.
۵. همو، الفهرست، ص ۲۵۶.
۶. شبیری زنجانی، درس خارج فقه، ۱۴۰۱ ش.
۷. مجلسی، ملاذ الاخیار، ج ۱۴، ص ۴۱۸.
۸. شوشتری، النجعة فی شرح اللمعة، ج ۶، ص ۴۴۰.

به نظر می‌رسد، در دو احتمال محقق تستری، نیازی نیست کلمه‌ای را مقدر بگیریم. به این صورت که «الحین» الف و لام دارد که می‌تواند الف و لام عهد ذکری یا حضوری باشد. اگر الف و لام عهد ذکری و اشاره به هنگام تصدق باشد، یعنی «حِينَ التَّصَدَّقِ أُخْرِجَ مِنْهَا»؛ و اگر الف و لام عهد حضوری و اشاره به «حین السؤال» باشد، یعنی «هَذَا الْحِينَ أُخْرِجَ مِنْهَا». پس نیازی نیست «هذا» یا «ذاک» در تقدیر گرفته شود و در الف و لام همین دو احتمال وجود دارد.

این روایت در دعائم الاسلام به شکل دیگری نقل شده است: و عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «تَصَدَّقَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَارٍ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ تَحَوَّلَ عَنْهَا.»^۱ البته اعتماد به نقل دعائم الاسلام روشن نیست؛ خصوصاً آنکه در روایت مورد بحث، متصدَّق «رجلاً» بیان شده است در حالی که در نقل دعائم الاسلام متصدَّق «الحسین» است و مستبعد است که این دو نقل یکی باشند و مراد از «رجلاً» امام حسین عليه السلام باشد.

به نظر می‌رسد ظاهر معنای «الحین أُخْرِجَ مِنْهَا» این است که در حین تصدَّق، متصدَّق باید از خانه خود خارج شود و اخبار به داعی انشا است؛ یعنی «فَلْيَخْرُجْ حِينَ التَّصَدَّقِ»؛ زیرا در متن روایت، متصدَّق همان پرسش‌کننده نیست و متصدَّق با سائل متفاوت است و نباید امام به صیغه امر حاضر، امر به خروج می‌کرد و حمل «الحین أُخْرِجَ مِنْهَا» بر «يُقَالُ لِلْمُتَّصِدِّقِ اخْرُجْ مِنْهَا» خلاف ظاهر است. البته اگر عبارت، «فَقَالَ الْحُسَيْنُ اخْرُجْ مِنْهَا» بود، قابل استدلال بود؛ به این تقریب که این قضیه در زمان امام حسین عليه السلام واقع شده بود و ایشان در پاسخ فرموده‌اند: «اخْرُجْ مِنْهَا»، اما این نسخه بسیار بعید است و نیاز به کمک دارد. بنابراین به طور طبیعی باید «الحین اخْرُجَ مِنْهَا» را به صیغه ماضی مجهول خواند. سوم: رابطه موثقه طلحة بن زید با موثقه ابو الجارود، نیاز به بررسی دارد. در این موثقه آمده است:

أَبَانُ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَسْتَرِي الرَّجُلُ مَا تَصَدَّقَ بِهِ وَإِنْ تَصَدَّقَ بِمَسْكِنٍ عَلَى ذِي قَرَابَتِهِ فَإِنْ شَاءَ سَكَنَ مَعَهُمْ وَإِنْ تَصَدَّقَ بِخَادِمٍ عَلَى ذِي قَرَابَتِهِ خَدَمَتْهُ إِنْ شَاءَ.»^۲

۱. قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۴۴.

۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۳۴.

شیخ طوسی در معنای روایت می‌گوید اگر کسی مسکن خود را برای دیگری وقف کند، خودش می‌تواند همراه با موقوف‌علیهم در مسکن سکونت کند. برداشت ایشان آن است که هرچند با وقف، واقف نمی‌تواند استفاده دیگری غیر از سکونت داشته باشد، اما سکونت گزیدن مانعی ندارد. همچنین روایت طلحة بن زید، درباره وقف دانسته شده و تعبیر «الحینَ أُخْرِجَ مِنْهَا» در بیان شیخ در تهذیب، حمل بر استحباب شده است؛ یعنی بهتر است خود واقف از خانه استفاده نکند؛ هرچند سکونت حرام نیست.^۱

اما به نظر می‌رسد موثقه ابو الجارود ارتباطی به بحث وقف ندارد؛ بلکه مراد از صدقه، صدقه اصطلاحی است نه وقف؛ زیرا اولاً صدر روایت ابو الجارود «لَا يَشْتَرِي الرَّجُلُ مَا تَصَدَّقَ بِهِ» است که ظاهر آن نهی از فعل اختیاری و تحریک به ترک است نه آنکه اشتراء ممکن نیست؛ در حالی که روشن است مالی که وقف شده، قابلیت خرید و فروش ندارد، نه آنکه فقط واقف نتواند آن را بخرد. پس صدر روایت ظهور در نهی تکلیفی از اشتراء دارد و دلالت بر فساد و عدم وقوع اشتراء نمی‌کند. به این قرینه «ما تَصَدَّقَ بِهِ» در صدر، ظهور در غیر وقف دارد؛ حال چه اشتراء حرمت داشته باشد و چه کراهت داشته باشد.^۲ در نتیجه بعید نیست ظاهر «ما تَصَدَّقَ بِهِ» در صدر روایت ابو الجارود غیر وقف باشد؛ چنانچه مجلسی در بدو امر همین ظهور را برداشت کرده است.^۳ با این فرض، ظاهراً صدر و ذیل، در مورد غیر وقف است و بعید است ادامه روایت حمل بر وقف شود. لسان العرب ذیل «خادم» می‌گوید: بر خدمتکار (چه مرد و چه زن) که کارش خدمت‌گزاری است، خادم اطلاق می‌شود.^۴ ذیل روایت به این معناست که اگر کنیز و کلفتی را به ذی قرابت خودش صدقه بدهد، اشکالی ندارد که کلفت برای خود متصدق خدمت کند. این عبارت نیز دنباله عبارت پیشین است که استفاده کردن متصدق از مال صدقه بدون آنکه مالک شود، اشکالی ندارد. پس این روایت درباره صدقه است و بیان می‌کند تملک متصدق به، حرام یا مکروه است؛ اما استفاده کردن شراکتی (به قرینه «سَكَنَ مَعَهُمْ») حرام یا مکروه نیست.

۱. همان، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. مجلسی، ملاذ الأخیار، ج ۱۴، ص ۴۰۸.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۶۶.

ثانياً، قرینه دیگر در صحیحہ منصور بن حازم، استثنای «میراث» است:
 عن منصور بن حازم قال قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ لَمْ يَحِلَّ لَهُ أَنْ
 يَشْتَرِيهَا وَلَا يَسْتَوْهَبَهَا وَلَا يَسْتَرِدَّهَا إِلَّا فِي مِيرَاثٍ»^۱
 در نقل دیگری آمده:

عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنْ تَصَدَّقْتَ بِصَدَقَةٍ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْكَ وَ لَمْ
 تَشْتَرِهَا إِلَّا أَنْ تُورَثَ»^۲.

پس در روایات وارد شده که پس از صدقه نمی توان آن مال صدقه داده شده را خرید. مراد
 از صدقه در این روایات به قرینه استثنای ارث، صدقه اصطلاحی است، نه وقف؛ زیرا مال
 موقوفه به ارث بر نمی گردد. و موقوفه منقطع صدقه نیست و به آن صدقه اطلاق نمی شود. پس
 استثنای میراث، شاهد بر آن است که مراد از «صدقه» غیر وقف است.

پس اولاً موثقه ابو الجارود ارتباطی به وقف ندارد و درباره صدقه اصطلاحی است؛ و
 ثانياً بین این روایت و روایت طلحة بن زید تضادی نیست؛ زیرا روایت ابو الجارود می گوید
 استفاده بردن صدقه دهنده از مال صدقه، بدون تملک ولی، همراه با اذن متصدق علیه،
 اشکالی ندارد؛ ولی روایت طلحة بن زید تملک صدقه دهنده بر مال صدقه را جایز نمی داند.
 نکته مهم آنکه مورد روایت طلحة بن زید، صدقه بر متصدق علیه معین نیست؛ بلکه
 صدقه به متصدق علیه عام است یا قدر مسلم آن، متصدق علیه عام است. از این رو در صورتی
 که متصدق علیه صدقه، عام باشد، قبض به کلی در صحت و لزوم اعتباری ندارد.

۲. صحیحہ محمد بن مسلم:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن علي بن الحكم عن العلاء بن رزین عن محمد
 بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَيَّ وَوَلِدِي قَدْ أَدْرَكُوا إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا
 حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ. فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِي فَهُوَ جَائِزٌ لِأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ
 الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَ قَالَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَالَ الْهَبَةُ وَ
 النَّحْلَةُ يَرْجِعُ فِيهَا صَاحِبُهَا إِنْ شَاءَ حَيْرَتْ أَوْ لَمْ تُحْزَلْ إِلَّا لِذِي رَحِمٍ فَإِنَّهُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ»^۳

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۵۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۱.

۳. همان.

صحیحۀ زراره از امام صادق علیه السلام مشابه این روایت است.^۱ ذیل روایت، درباره هبه و نحله تصریح به جواز رجوع در فرض حیازت و عدم حیازت شده که نشان می‌دهد «لا یرجع فی الصّدقة» نیز اطلاق دارد و شامل دو حالت پیش و پس از قبض می‌شود. از عدم جواز رجوع پیش از قبض در صدقه، روشن می‌شود که صدقه بدون قبض درست است. پس عدم جواز رجوع اطلاق دارد؛ چه حیازت شده باشد و چه نشده باشد، و معنای «لا یرجع» صحت صدقه است. در نتیجه، حیازت که همان قبض است در صحت صدقه شرط نیست.

اشکالی که ممکن است به ساختار درونی روایت وارد باشد این است که در صدر روایت بیان شده بود: در صدقه به فرزند، قبض معتبر است و در ذیل می‌گوید: در صدقه قبض معتبر نیست. در جمع بین صدر و ذیل ممکن است گفته شود: مراد از تصدق در صدر، تصدق به معنای لغوی، و در ذیل، صدقه شرعی مراد است. یعنی دو نوع صدقه داریم: الف) صدقه شرعی که در آن قصد قربت معتبر است. در این صدقه، قبض معتبر نیست. ب) صدقه لغوی که در آن قصد قربت معتبر نیست. در این صدقه، قبض معتبر است. نتیجه این استدلال آن است که از این روایت، عدم اشتراط قصد قربت در صدقه اصطلاحی استفاده می‌شود. مؤید این جمع آن است که در ذیل روایت، تعبیر «إذا ابتغی بها وجه الله» آمده است که قید احترازی است و معنای صدقه اصطلاحی دارد، در حالی که این قید در صدر روایت برای صدقه نبود و از این رو معنای هبه بودن آن را تقویت می‌کند.^۲ بنابراین صدر روایت می‌فرماید در هبه اگر قصد قربت نشده باشد، چنانچه قبض نشود، صدقه لغوی (هبه) واقع نمی‌شود و صحیح نیست؛ بلکه در صورت فوت، به صورت میراث درمی‌آید. در ادامه تعبیر «لا یرجع فی الصّدقة» در سیاق و مقام مقایسه صدقه شرعی با صدقه عرفی آمده که می‌فرماید چنانچه صدقه با قصد قربت باشد، نمی‌تواند رجوع کند، بلکه صدقه صحیح است. از این رو با توجه به مقایسه حکم صدقه عرفی و شرعی می‌توان گفت تعبیر «لا یرجع فی الصّدقة» به معنای صحت است.

۳. موثقه ابی مریم:

۱. همان، ص ۳۰.

۲. شبیری زنجانی، درس خارج فقه، ۱۴۰۱ ش.

حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن غیر واحد عن أبان عن أبي مریم عن أبي جعفر علیه السلام قال: «إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا عَلِمَتْ أَوْ لَمْ تَعْلَمْ فَهِيَ جَائِزَةٌ»^۱

البته این روایت در تهذیب «بِصَدَقَةٍ أَوْ هِبَةٍ» نقل شده است.^۲ برای استدلال باید مراد از «صَاحِبُهَا» را متصدق علیه معنا نمود؛ نه آنکه مراد از آن متصدق باشد؛ به این تقریب که «قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا» چه متصدق علیه صدقه را قبض کند و چه قبض نکند، صدقه نافذ است. این روایت طبق این تفسیر، صریح در آن است که قبض متصدق علیه شرط نیست. توضیح آنکه در این روایت نخست، «الرجل» آمده و سپس «صاحبها»، که ظهور در تفاوت صاحبها و الرجل دارد و اگر مراد همان «الرجل» بود، دیگری نیازی به ذکر «صاحبها» نبود و باید بیان می شد: «قَبَضَهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا». پس ظاهر «صاحبها» این است که مراد از آن، متصدق علیه است؛ مگر آنکه روایت را «قَبَضَهَا صَاحِبُهَا» بخوانیم که مراد از «صاحبها» صاحب پیشین شیء، پیش از تصدق باشد؛ یعنی «قَبَضَهَا الْمَالِكُ السَّابِقُ لِلسَّدَقَةِ» اما این تأویل خلاف ظاهر و بسیار بعید بوده و قابل پذیرش نیست.

همچنین محقق حائری در کتاب الخمس «عَلِمَتْ أَوْ لَمْ تَعْلَمْ» را به معنای «أَشْهَدَتْ أَوْ لَمْ تَشْهَدْ» معنا کرده است.^۳ به این معنا که در صدقه اشهاد لازم نیست؛ برخلاف اموری مانند طلاق که در آن شهادت گرفتن معتبر است. همچنین در دین نیز مطابق آیه ۲۸۲ سوره بقره، اشهاد لازم است. البته بین دین و طلاق تفاوت وجود دارد؛ اصل صحت طلاق متوقف بر شهادت است اما اصل صحت دین متوقف بر شهادت نیست و دستور به استشهاد، امری ارشادی، برای آن است که مال از بین نرود. در روایت ابی مریم بیان شده است در تصدق بر خلاف طلاق و دین، شاهد گرفتن لازم نیست؛ چه به این صورت که استشهاد شرط صحت صدقه باشد مانند طلاق؛ یا به اینکه امر ارشادی به استشهاد در صدقه وجود داشته باشد مانند دین. این روایت بیان می کند مانعی ندارد در صدقه شاهد گرفته نشود. برابر این معنا،

ما اجتهاد

اشهاد شرط قبض در صحت یا لزوم صدقه

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۳.
 ۲. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۵۶.
 ۳. حائری، کتاب الخمس، ص ۷۳۰.

«عُلِّمْتُ أَوْ لَمْ تُعَلِّمْ» یا «عُلِّمْتُ أَوْ لَمْ تُعَلِّمْ» به معنای معلوم کردن صدقه به دیگران است. پس تعبیر «عُلِّمْتُ أَوْ لَمْ تُعَلِّمْ» یا «عُلِّمْتُ أَوْ لَمْ تُعَلِّمْ» در روایت ابی مریم و همچنین ظهور «صاحبها» در متصدق علیه، شاهد بر آن است که روایت ناظر به پس از صدقه است.

نکته دیگر آنکه این روایت در کتاب های کافی، تهذیب و استبصار آمده، و در نقل تهذیب^۱ و استبصار^۲، «و هبة» اضافه دارد. شیخ طوسی روایت را از کافی نگرفته و سند جدایی دارد. سند کافی به این صورت است: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام». در حالی که سندهای تهذیب به این صورت است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ». و همچنین «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام». بنابراین طریق تهذیب و کافی با هم متفاوت است.

بی شک سند روایت نخست تهذیب صحیح، و روایت دوم نیز موثقه است. با توجه به اینکه عبدالرحمن بن سیابه از مشایخ ابن ابی عمیر است، بنا بر قبول وثاقت تمام مشایخ ابن ابی عمیر، می توان وثاقت وی را پذیرفت. اما در سند کافی دو واقفی وجود دارند: حمید بن زیاد^۳ و حسن بن محمد بن سماعه^۴ و از این رو روایت، موثقه است. بین نقل کافی و تهذیب تنافی وجود ندارد و هر دو می تواند صحیح باشد. پس باید وجود «أَوْ هِبَةً» را در موثقه ابی مریم پذیرفت. در این موثقه آمده است: «تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ أَوْ هِبَةٍ». در این عبارت، «أَوْ هِبَةً» عطف به «صَدَقَةٍ» است و به این صورت تبدیل می شود: «تَصَدَّقَ بِهِبَةٍ»؛ یعنی به خاطر خدا هبه را بدهد. پس این روایت بیان می کند اگر برای خدا صدقه یا هبه بدهد، نافذ است و قبض در آن معتبر نیست.

دو روایت دیگر مشابه مضمون این موثقه وجود دارد:

یونس بن عبدالرحمن عن أبي المعزى عن أبي بصير قال قال أبو عبد الله عليه السلام: «الهِبَةُ جَائِزَةٌ قُبِضَتْ أَوْ لَمْ تُقْبِضْ قُسِّمَتْ أَوْ لَمْ تُقْسَمْ وَ النَّحْلُ لَا يَجُوزُ حَتَّى يُقْبِضَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ

۱. طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۹، ص ۱۵۶.

۲. همو، استبصار، ج ۴، ص ۱۱۰.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۳۲.

۴. همان، ص ۴۰.

ذَلِكَ فَأَخْطُوا.^۱

تعبیر «فُسِّمَتْ أَوْ لَمْ تُفْسَمْ» ممکن است قرینه باشد که روایت ناظر به پیش از تحقق انشای هبه است و بیان می‌کند هبه مال مشاع جایز است. البته به احتمال بیشتر، ناظر به پس از قبض است؛ چنانچه برخی از عامه تقسیم به معنای عزل را در تحقق هبه شرط می‌دانند. به نظر می‌رسد صحیح‌ه ابی بصیر همان مفاد ابی مریم را برساند و مراد از «الْهِبَةُ جَائِزَةٌ»، «التَّصَدُّقُ بِهَبَةٍ جَائِزَةٌ» بوده که اشتباه شده و شاید اصل عبارت، مانند روایت ابی مریم (إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ أَوْ هِبَةٍ) بوده و قطعه‌ای از روایات جدا شده باشد؛ به گمان اینکه روایت مطلق «الهِبَةُ» را می‌گوید، در حالی که روایت «التَّصَدُّقُ بِهَبَةٍ» را که همان صدقه شرعی است، بیان می‌کند. در غیر این صورت، مطابق این روایت، هبه چه قبض شود و چه قبض نشود، نافذ یا لازم است؛ در حالی که در روایات پرشماری قبض را در صحت یا دست کم لزوم هبه، معتبر می‌دانند.^۲

همچنین ظاهر ذیل صحیح‌ه ابی بصیر آن است که بین هبه و نحله فرق است. در هبه قبض معتبر نیست اما در نحله قبض معتبر است. این مطلب با روایات پرشماری منافات دارد که در آنها تصریح شده بین هبه و نحله تفاوتی وجود ندارد. مثلاً در روایت داود بن الحصین آمده است:

عن داود بن الحصین عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الْهِبَةُ وَالنَّحْلَةُ مَا لَمْ تُقْبَضْ حَتَّى يَمُوتَ

صَاحِبُهَا قَالَ هِيَ مِيرَاثٌ فَإِنْ كَانَتْ لِصَبِيٍّ فِي حَجْرِهِ فَأَشْهَدَ عَلَيْهِ فَهِيَ جَائِزَةٌ.»^۳

که نشان می‌دهد بین هبه و نحله فرقی نیست. صحیح‌ه دیگری از ابی بصیر نیز همین مضمون موثقه ابی مریم را منتقل می‌کند:

علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي المغراء عن أبي بصير قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ

اللَّهِ عليه السلام عَنْ صَدَقَةٍ مَا لَمْ تُفْسَمْ وَ لَمْ تُقْبَضْ فَقَالَ جَائِزَةٌ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النَّحْلَ فَأَخْطُوا.»^۴

ظاهراً عبارت این است: «صَدَقَةٍ مَا لَمْ تُفْسَمْ» به معنای صدقه مادامی است که تقسیم

۱. طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۹، ص ۱۵۶.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۹، ص ۱۵۷.

۴. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۱.

نشده، نه صدقه مالی که تقسیم نشده است. پس این روایت نیز همان مضمون «قَبِضْتُ أَوْ لَمْ تُقَبِضْ، قُسِّمَتْ أَوْ لَمْ تُقَسَّمْ» را دارد و ناظر به پس از صدقه است نه پیش از آن. پس این دو روایت از ابی بصیر مضمون یکسانی دارند و بیان می کنند که صدقه نافذ است و برای صحت آن، قبض و قسمت شرط نیست. به ویژه آنکه در صحیح زراره بر «إِنَّمَا الصَّدَقَةُ مُحَدَّثَةٌ» تأکید شده بود و از کنار هم گذاشتن آن با سه روایت مذکور برداشت می شود که هبه و نحله از ابتدا مطرح بوده است، ولی صدقه مستحب، یعنی مالی را به خاطر خدا دادن، وجود نداشته است. از مجموع روایات می توان دریافت که پرداخت صدقه شرعی، به معنای بخشش مال به خاطر خدا، مرسوم نبوده و بخششی که از قدیم بوده و سیره متشرعه بر آن بوده، و قبض در صحت آن معتبر است، نحله بوده است. پس تعبیر «إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَأُوا» ناظر به این است که مردم تخیل کردند حکم صدقه ای که برای خداست، با نحله یکی است و به همین دلیل در صدقه نیز قبض را معتبر می دانستند. اما روایت می فرماید در صحت صدقه قبض معتبر نیست.

۴. صحیح دوم محمد بن مسلم:

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفوان عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام: «أَنَّ سُبُلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَأَذَتْهُ امْرَأَتُهُ فِيهَا فَقَالَ هِيَ عَلَيْكَ صَدَقَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيُمِضْهَا وَإِنْ كَانَ لَمْ يَقُلْ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِنْ شَاءَ فِيهَا.»^۱

تعبیر «هِيَ عَلَيْكَ صَدَقَةٌ» به معنای اصطلاحی نیست و معنایی جامع، به دو شکل دارد: گاه به معنای صدقه شرعی است که در آن قصد قربت کرده است؛ و گاه به معنای صدقه عرفی است که در آن قصد قربت نکرده است. در این روایت پرسش راوی آن است که جاریه به عنوان صدقه به زن داده شده، و بحثی در مورد قبض زن مطرح نشده است و چنانچه قبض زن نیز مد نظر راوی بود، حتماً آن را می آورد؛ چون کسی که در مقام پرسش است، قیودی را که محتمل در پاسخ می داند، مطرح خواهد کرد. امام نیز در پاسخ فرموده اند در صدقه شرعی که قصد قربت در آن معتبر است، صدقه ماضی و نافذ است. اما در صدقه عرفی که همان هبه است، چنانچه قبض محقق نشود، هبه نافذ نیست و می تواند از آن رجوع کند؛

۱. همان، ص ۳۲.

چون ملکیت محقق نشده است.

در جمع بندی دو دسته اول و دوم روایات باید گفت دلالت روایات دسته دوم بر عدم اشتراط قبض در صحت صدقه روشن و تمام است؛ اما روایات دسته نخست، قابلیت حمل شدن بر اشتراط قبض در لزوم صدقه را داراست. از این رو می توان استنباط نمود که با توجه به این دو دسته روایات، قبض در صحت صدقه شرط نیست.

دسته سوم: روایات دال بر اعتبار قبض در لزوم صدقه

در دسته سوم می توان به روایاتی اشاره نمود که بر اعتبار قبض در لزوم صدقه دلالت دارند:

۱. صحیحہ علی بن یقطين:

أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ بِطَرَفٍ مِنْ مَالِهِ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يُدْخَلَ مَعَهُ غَيْرُهُ مِنْ وُلْدِهِ؟ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ؛ وَعَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ بِبَعْضِ مَالِهِ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ وَ يُبَيِّنُهُ لَهُمْ أَلَهُ أَنْ يُدْخَلَ مَعَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ غَيْرُهُمْ بَعْدَ أَنْ أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ؟ قَالَ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ أَنَّهُ مَنْ وُلِدَ فَهُوَ مِثْلُ مَنْ تَصَدَّقَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ لَهُ.»^۱

«أَبَانٌ» به افراز معنا شده است. در صدر روایت، مفعول «يُبَيِّنُهُ» خود مال است اما در ذیل، مفعول «أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ» خود متصدق علیهم است. «أَبَانٌ» به معنای جدا کردن و تمییز دادن است و اگر به مال تعلق گیرد به معنای افراز است، اما در ذیل روایت که «أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ» است ظهور در افراز ندارد؛ بلکه «أَبَانَهُمْ» می تواند به این معنا باشد که به وسیله پرداخت صدقه و اقباض صدقه، بچه ها را از هم جدا کرده است. پس می تواند مراد از «أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ» قبض باشد و مال را در اختیار برخی از فرزندان قرار داده و در اختیار برخی دیگر قرار نداده است. اگر این معنای عبارت باشد، روایت دال بر اعتبار قبض در لزوم صدقه است.

نکته دیگر اینکه اگر مراد از «أَبَانَهُ» افراز باشد، ممکن است افراز مقدمه برای قبض باشد؛ نه آنکه خود افراز خصوصیت داشته باشد. چنانچه مشاهده نشده هیچ یک از دانشمندان برای

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۳۷.

افراز خصوصیت قائل باشند. پس افراز می‌تواند مقدمه برای قبض باشد؛ به این معنا که مال را جدا کرده تا به آنها بدهد. به نظر می‌رسد، طبیعی است در معنای فقره «يُبَيِّنُهُ لَهُمْ أَلَهُ أَنْ يُدْخِلَ مَعَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ غَيْرَهُمْ» بگوییم: افراز مقدمه برای تسلیم است و آن را جدا کرده و در اختیار آنها قرار داده است. پس صدقه لازم شده و دیگر حق تغییر ندارد. در نتیجه، اگر افراز در این روایت خصوصیت داشته باشد، به قرینه روایات دیگری که در عطیه و صدقه، قبض را شرط دانسته، می‌توان «أبَانَهُ» را مقدمه برای قبض دانست. صدر روایت نیز می‌گوید چون قبض محقق نشده است و صرف صدقه رخ داده، صدقه جایز است و می‌توان از آن رجوع نمود.

۲. روایت حکم بن ابی عقیله:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير عن الحكم بن أبي عقيلة قال: «تَصَدَّقَ أَبِي عَلِيٍّ بِدَارٍ وَ قَبَضْتُهَا ثُمَّ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْلَادٌ فَأَرَادَ أَنْ يَأْخُذَهَا مِنِّي وَ يَتَّصِدَّقَ بِهَا عَلَيْهِمْ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ وَ أَخْبَرْتُهُ بِالْقِصَّةِ فَقَالَ لَا تُعْطِهَا إِيَّاهُ فَلْتُ فَإِنَّهُ إِذَا يُحَاصِمُنِي قَالَ فَخَاصِمُهُ وَ لَا تَرْفَعِ صَوْتَكَ عَلَى صَوْتِهِ.»^۱

روایت به دلیل وجود حکم بن ابی عقیله ضعیف است؛ چراکه نام او در معجم رجال نیامده است. در این روایت راوی قید «قبضتها» را در پرسش آورده است. از این قید استفاده می‌شود که ارتکاز سائل، اعتبار قبض در صدقه است و این ارتکاز توسط امام امضا شده است. به نظر می‌رسد ارتکاز سائل در شرط قبض در لزوم باشد، نه در صحت؛ زیرا سائل از تحقق قبض اراده کرده که آیا صدقه لازم شده است و آیا پدر می‌تواند رجوع کند؟ پس اخذ قید قبض می‌تواند به خاطر تأثیر آن در لزوم باشد نه در صحت.

۳. صحیحۀ محمد بن مسلم:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن محمد عن علي بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «فِي الرَّجُلِ يَتَّصِدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ قَدْ أَدْرَكُوا إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ. فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ لِأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ...»^۲

این روایت که پیش‌تر در دستۀ دوم مطرح شده بود، بیان می‌کند اگر صدقه قبض نشده

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۱.

باشد و واقف یا صدقه‌دهنده از دنیا برود، در ادامه وقف و صدقه باقی نمی‌ماند و به میراث برمی‌گردد. پس مرگ موجب بطلان صدقه جایز و وقف جایز می‌شود. چون قبض محقق نشده بود، صدقه لازم نبوده است. بنابراین با مردن متصدق، تحت عنوان میراث برمی‌گردد. نکته مهم آن است که روایاتی که دال بر شرطیت قبض در لزوم صدقه است، در مواردی به کار رفته که متصدق علیه خاص و مشخص دارد، اما در مواردی که متصدق علیه عام باشد، دلیل روشنی برای شرطیت قبض در لزوم صدقه وجود ندارد و همان‌طور که در موثقه طلحة بن زید گذشت، چنانچه متصدق علیه عام باشد، قبض نه تنها شرط صحت صدقه نیست، بلکه شرطیتی در لزوم صدقه هم ندارد.

۴. روایات اعتبار قبض در لزوم وقف: روایاتی در بحث وقف وجود دارد که ممکن است از آن استفاده شود در وقف، قبض معتبر است. از آنجا که وقف نوع خاصی از صدقه است و به عنوان صدقه جاریه شناخته می‌شود، چنانچه قبض در لزوم آن شرط باشد، چه بسا بتوان برای اشتراط قبض در لزوم صدقه نیز به عنوان مؤید استفاده شود؛ چون نمی‌توان به‌طور حتم احکام مربوط صدقه و وقف را یکی دانست.

در باره وقف که نوع خاصی از صدقه است، این بحث وجود دارد که آیا قبض شرط صحت است یا شرط لزوم؟ این مطلب بین فقیهان مورد اختلاف است و در صاحب مفتاح الکرامة، ذیل بحث وقف^۱ اختلاف را مطرح کرده که آیا قبض شرط صحت است یا شرط لزوم است؟ صاحب مسالک بیان می‌کند: کسانی که قبض را شرط لزوم دانسته‌اند، منظورشان همان شرط صحت است^۲، اما ایشان هیچ دلیل خاصی را بر این مدعا بیان نکرده است. در حالی که به نظر می‌رسد مدلول روایات وقف، حاکی از آن است که نه تنها قبض در صحت وقف شرط نیست، بلکه قبض موقوف علیهم، شرط لزوم وقف بر شخص معین می‌باشد. به عنوان نمونه در صحیح ناحیه مقدسه آمده است:

حدثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الأسدي قال: «كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَسَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي جَوَابِ مَسْأَلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...

۱. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۲۱، ص ۴۲۹.

۲. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۵، ص ۳۵۹.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَيَّ نَاجِيَتِنَا وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَكُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ فِيهِ لِصَاحِبِهِ احْتِاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ أَوْ لَمْ يَحْتَاجُ افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَعْنَى عَنْهُ.^۱

در این روایت پرسش درباره وقف است، اما در پاسخ کلمه وقف نیست و به شکل کلی پاسخ داده است. البته هرچند در پاسخ امام کلمه وقف نیامده اما پرسش از وقف است و بهتر است موضوع روایت را وقف بدانیم. تعبیر «فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ» می‌تواند ظاهر در این معنا باشد که هر چیزی که طرف مقابل قبض نکرده است، اختیار فسخ آن وجود دارد؛ زیرا تعبیر «بالخيار» به این معناست که امکان فسخ قرارداد منعقد شده، وجود دارد. بنابراین قبض، شرط لزوم خواهد بود. هرچند احتمال این معنا نیز هست که هر آنچه قبض نشده باشد، صحیح نباشد و امکان رجوع به آن وجود داشته باشد؛ اما احتمال نخست، قوی‌تر است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برای بررسی جایگاه قبض در صدقه، سه دسته روایت بررسی شدند: نخست، روایاتی که بر اعتبار قبض در صحت صدقه مورد استدلال قرار گرفته‌اند، ولی قابلیت حمل بر اعتبار قبض در لزوم صدقه را نیز دارند. اما دلالت دسته دوم روایات بر معتبر نبودن قبض در صحت صدقه روشن و تمام است. از این رو جمع‌بندی این دو دسته نشان می‌دهد که قبض در صحت صدقه شرط نیست؛ چه متصدق علیه آن شخص معین باشد و چه عام باشد. اما ظهور دسته سوم روایات دال بر اعتبار قبض در لزوم صدقه است که البته در مواردی به کار رفته‌اند که متصدق علیه خاص و مشخص دارد. بنابراین اگر متصدق علیه عام باشد، دلیل روشنی برای شرطیت قبض در لزوم صدقه وجود ندارد. از این رو چنانچه متصدق علیه عام باشد، قبض نه شرط لزوم است و نه شرط صحت. اما در متصدق علیه خاص، قبض تنها در لزوم صدقه معتبر است. در همین راستا روایات مربوط به اعتبار قبض در لزوم وقف، نهایتاً می‌تواند به عنوان مؤید، قابل قبول باشد؛ چراکه دلیلی بر یکی بودن همه احکام وقف و

ما اجتهاد
پژوهش‌های فقهی

سال هشتم، شماره ۱۳، پاییز و زمستان، ۱۴۰۳

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۰.

صدقه وجود ندارد. همچنين در لسان روايات دو مفهوم صدقه عرفی و صدقه شرعی تفکیک شده است. صدقه عرفی همان هبه است، اما صدقه شرعی همان صدقه اصطلاحی است که قصد قربت در آن معتبر است.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۲. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، قم: مکتب الأعلام الإسلامی، چ ۱، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۵. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، قم: مجمع الفکر الإسلامی، چ ۲۱، ۱۴۳۶ق.
۶. بهجت، محمدتقی، جامع المسائل، قم: دفتر آیت الله بهجت، چ ۲، ۱۴۲۶ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، درس خارج فقه، ۱۴۰۲ش.
۸. حائری، مرتضی، کتاب الخمس، قم: انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حسینی عاملی، جواد، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة للفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۱۱. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین عليه السلام، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۱۲. حلّی، ابن ادريس، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حلّی، علامه حلّی، حسن بن يوسف، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، قم: دفتر نشر اسلامی، [بی تا].
۱۴. _____، تبصرة المتعلمين في أحكام الدين، تهران: انتشارات فقیه، چ ۱، ۱۳۶۸ش.
۱۵. _____، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۱۶. حلّی، محقق حلّی، نجم الدين، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۰۸ق.
۱۷. _____، نجم الدين، نکت النهایة، قم: دفتر نشر اسلامی، چ ۱، [بی تا].
۱۸. حلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، [بی جا]: مؤسسه سیدالشهداء عليه السلام، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۱۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۲۰. خمینی، روح الله، تحرير الوسيلة، نجف: دار الکتب العلمیة، چ ۲، ۱۳۹۰ق.
۲۱. خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحين، قم: نشر مدینه العلم، چ ۲۸، ۱۴۱۰ق.

ما اجتهاد
پژوهشهای قضی

انتشارات قبضن در صحت یا لزوم صدقه

۲۲. _____، موسوعة الإمام الخوئي، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۳. راوندي، قطب الدين، فقه القرآن، قم: مكتبة آيت الله مرعشي نجفي، [بي تا].
۲۴. زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس، بيروت: دارالفكر، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۲۵. سبحاني، جعفر، درس خارج فقه، ۱۳۹۵ش.
۲۶. شبيري زنجاني، محمدجواد، درس خارج فقه، ۱۴۰۱، از جلسه ۱/۹/۱۴۰۱ تا ۱۳/۱۰/۱۴۰۱.
۲۷. شوشتری، محمدتقي، النجعة في شرح اللمعة، تهران: كتابفروشي صدوق، ج ۱، ۱۴۰۶ق.
۲۸. صدوق، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، تهران: اسلاميه، ج ۲، ۱۳۹۵ق.
۲۹. طباطبائي قمی، تقی، الدلائل في شرح منتخب المسائل، قم: كتابفروشي محلاتي، ج ۱، ۱۴۲۳ق.
۳۰. طوسي، شيخ طوسي، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران: دارالکتب الإسلامية، [بي تا].
۳۱. _____، الفهرست، قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۳۲. _____، المبسوط في فقه الإماميه، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ج ۳، ۱۳۸۷ق.
۳۳. _____، تهذيب الأحكام، تهران: دار الکتب العلمية، ج ۴، ۱۳۶۵ش.
۳۴. _____، رجال طوسي، قم: دفتر نشر اسلامي، ج ۳، ۱۳۷۳ش.
۳۵. عاملي، شهيدثاني، زين الدين، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۳۶. عريضي، علي بن جعفر، مسائل علي بن جعفر ومستدركاتهما، قم: مؤسسة آل البيت، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۳۷. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، قاموس المحيط، بيروت: دار الکتب العلمية، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۳۸. فيومي، احمد بن محمد، مصباح المثير، قم: مؤسسة دار الهجرة، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۳۹. كاشف الغطاء، حسن، أنوار الفقاهة- كتاب الهبة، نجف: نشر كاشف الغطاء، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۴۰. كاشف الغطاء، هادي، هدى المتقين إلى شريعة سيد المرسلين، نجف: نشر كاشف الغطاء، ج ۱، ۱۴۲۳ق.
۴۱. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۴۲. مجلسي، محمداقبر، ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي، ج ۱، ۱۴۰۶ق.
۴۳. مغربي، قاضي نعمان، دعائم الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت، لإحياء التراث، ج ۲، ۱۳۸۵ق.
۴۴. نجاشي، احمد بن علي، رجال نجاشي، قم: دفتر نشر اسلامي، [بي تا].
۴۵. نجفي، صاحب جواهر، محمدحسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج ۷، ۱۴۰۴ق.
۴۶. يزدي، محمد كاظم طباطبائي، تكملة العروة الوثقى، قم: مكتبة داوري، ج ۱، ۱۴۱۴ق.